

صلاح‌الدین بانصمیم قاطع در نظر داشت؛ یکدست قلاع جنگی دشمن را که قبلاً لشکر باانش تسخیر نکرده بودند تصرف کند. از این نقطه چندان بی‌خوابی نرفته بود که لشکر بانیفرتك از جهار طرف اورام حاصره کردند و وعده آسا حمله ور شدند. صلاح‌الدین با همه همراهانش در این محل؛ موضع گرفت و مدافع برداشت.

اولین قهرمانیکه از همراهان صلاح‌الدین دست بکار حمله و هجوم شد، برادر زاده جوانش بود که هنوز موی درش تمام صورتش را نپوشانیده بود.

این جوان دلیر بردشمن حمله کرد و صفوف مخالفین را درهم شکست و بسیاری از افراد دشمن را خاک‌بخون کشید. سپس برگشت و پهلوی عمویش که فرمانده کل قوا بود ایستاد. آنکه بعد از این جوان ندادرداد و بفرزندش امر کرد که دوباره حمله کند.

جوان دلیر بردشمن حمله کرد و وعده‌ای را کشت، ولی دهمین معرکه جان سپرد و شهید شد. دیگری از فرمانان این معرکه «فتیحی» بود، بنام شیخ عیسی الهکازی، که قدرت جنگی وی کمتر از تسلط در مسائل فقهی و شرعی نبود؛

حمله و هجوم فرنگیان بر صلاح‌الدین شدت گرفت و مصمم شده تاصلاح‌الدین و لشکر باانش واقف و فتح کنند.

صلاح‌الدین باتمام قوا مردانه بهقاومت برداشت، در این ضمن فرمانده شجاع قوای دشمن باو نزدیک شمو صلاح‌الدین او را کشت، و آرزوهای دشمنان نقش بر آب شد؛

در این هنگام رسته اوتباط قوای دشمن گسیخت و هر چه درج تاوانل شهادامه یافت ولی صلاح‌الدین به تنهایی در میان انبوه لشکر دشمن با کثرت عددی که داشتند، پایداری میکرد؛ شب فرارسید و زد و خورد، منتهی بمیدان وسیعی گردید؛ نزدیک براه قاهره.

در این کشمکش برای صلاح‌الدین و همراهانش بسیار کوبنده و طاقت‌فرسای بود؛ بویژه که خوراک کافی نداشتند و دچار تشنگی شده بودند، تا جائیکه بیشتر سوارانشان از گرسنگی و تشنگی مردند و وعده‌زبانی از مسلمانان دوسر زمین رمله کشته و اسیر شدند.

شیخ عیسی الهکازی فقیه سابق الذکر نیز که دهاش را گم کرده بود، اسیر دشمن شد و در حال اسارت بر میبرد تا اینکه؛

صلاح‌الدین شصت هزار دینار وجه نقد و عده زیادی از اسیران فرنگی را بدشمن تسلیم کرد تا شیخ عیسی الهکازی را آزاد کنند؛

تاریخ داستان شکست صلاح‌الدین را در رمله بدینگونه نقل میکند و خواننده در شن مطالعه این داستان نکات جالبی و ملاحظه مینماید.

بهر حال شامت و نوحه‌ست در رمله روی داد؛ و نیز مظهری از مظاهر شجاعت بی نظیر

از مجله «المسلمون» ارمان مرکز اسلامی ژنو

ترجمه از: آقای سید غلامرضا سعیدی

جوآنمردی

اگر کلیه ملوکات عالیة انسانی و فضايل انسانی را که مکتب تربیتی اسلام برای جهان و جهانیان ارمان آورده در کلمه «جوآنمردی» خلاصه کنیم گرفتار نخواهیم بود. جلوه این معنی از صدر اسلام تا کنون با توجه دقیق به مفهوم و مصداق آن که منتهی بآزادی بسیاری از جوامع اسلامی گردیده، مملو از داستانهای جوانمردی است و هر میداننده که در گذشته تربیت مملود این تاریخ در عصر حاضر بجانبازی برادران الجزایری منتهی میشود که بعضی مردان طی هفت سال فداکاری، روی اسلام و اسلامیان را سفید کردند تا اینکه بنیسه آزادی تسایل شدند.

در متون تاریخ نکات حساس و زنده بسیاری را مریوطه جوانمردی سراغ داریم که الی- الابد بر تارک انسانیت درخشندگی خواهد داشت ولی در این مقاله بدو یک داستان کوچکی اکتفا نموده و از هیئت تحریریه مجله نفاذ دارم، برای زنده کردن روح جوانمردی در میان مسلمین، در هر شماره نمونه‌ای از این داستانها را درج فرمائید.

داستان مورد نظر که از مجله «المسلمون» اوگان مرکز اسلامی ژنو ترجمه و انتشار یافته، شرح ذب در معرض مطالعه خواننده گان این مجله نفیس قرار داده میشود؛



در سر زمین رمله

در ماه جمادی الاولی سال ۵۷۳ هجری، صلاح‌الدین ایوبی فصد جنگ با فرنگیان صلیبی و بد منظور آزاد کردن دیار اسلام از قوای متجاوز ذرنگ، همراه لشکر باش از مصر خارج شد و سوی ساحل شام هسپار گردید. راه پیشرفت در جلوی اینان باز بود، و جز در مورد تحصیل غنایم جنگی، هیچ عاملی مانع سیر و حرکتشان نبود. بطوریکه گوی دو طول راه نه پاسداری وجود داشت و نه مدافعی، تا اینکه بر سر زمین رمله رسیدند.

در شخصیت صلاح‌الدین جنگجوی جلوه کردند ،

نکتۀ دیگر مسئله کرامت و بزرگواری مقام فرماندهی کل نسبت به فدیه کردن نزدیکان او است ؛ آن هم چنان کرامت و شرافتی که نزدیکان و خویشاوندان فرمانده کل را مطلب می‌شدند شرافت و کرامت در برابر داناگری ، « تحصیل اعتبار و کرامت دولت پهلوی و جادطلبی و برتری جویی و تحصیل ثروت »

نکتۀ درخشان دیگری که بی‌شم می‌خورد ؛ موقعیت و مکانات علم و اعدیت فقه در اردوی صلاح‌الدین است ، موقعیت و مکاناتی مقرون با جهاد که خدا آنرا واجب فراراده است و از طرف دیگر جوانمردی و کرامت نفس فرما شده اردو و علمبرسانان که در عین گرفتاری به مشکلات مالی و حاله انلاسی و اعصار ؛ چنان مبلغ سنگینی را پرداخته و علم و فقه را سمایه و حراست می‌کنند ، و آنچه در بول دروازه آن تبار می‌نماید ؛ که قیادت و فرماندهی مقرون با کبریا و جبروت یک نفر ظالمی که اشخاص را تسلیم چوبه دار می‌کنند ،

الغرض این معانی گذشته ، این داستان اسبق و امانت آن فرمانده قهرمانی را اعلام می‌کنند که مردم دروغ نمی‌گویند و شکست را فتح و پیروزی معرفی نمی‌کنند ، بدلیل اینکه صلاح‌الدین پس از دوپایه هفتگی که وارد قاهره شده بود پیشتر الدوله توران شاه ، نامه ای نوشت و در ضمن آن مصائب و بلاهای ویرانه دودمانه با کمال صراحت گزارش داد و شعر شاعر متذکر شده که می‌گوید :

ذکر نك والنعطي يعطى
وقد نلت من اللطفه السر

یعنی متذکر تو بودم و در آنجا که بی‌وفای (عظمت) ظهور میکرد از میان ما و ما را برود
های سرخ سوراخ کننده ؛ از بدن ما سیراب شدند ؛

اخیراً ضمن مطالعه تاریخ صلاح‌الدین چنین تشبیهی نمودم که وی مردی بوده مؤمن و متواضع و برای مقام و منزلتش (عظمتی) قائل نبود ، بلکه خرسند و خوشوقت بوده از اینکه خداوند برای امری که خودش اراده کرده ، او را ذخیره نموده است زیرا در پایان نامه ای که به شمس الدوله نگاشته چنین مینویسد :

« لقد اشرقت على الهلاك غير مرة ، وما اتجانا الف سبعا ان الا لا مبريد هوسبعا »
یعنی مکرر مشرف بر مرگ بودیم و جرعه‌ای کسی ما را جان نداد ، و نجات ما فقط بر حسب اراده او بوده است و پس .

دیگر معلوم نیست ؛ زمانه اران و فرماندهان ما ، بدون لاف و کزاف دولت پهلوی و نفوذ فردوسی ، این چنین وجهه ایمانی کسب خواهسته کرد و چنین قیامه ای از خود نشان خواهند داد ؟